

## متن پرسش

سلام علیکم استاد: یک موضوعی که با گذشت زمان دچار آن شدم این است که نمی‌توانم درک کنم که خدا و امام زمان چه حسی نسبت به من دارند. در گذشته این طور فکر می‌کردم که مانند مادری مهربان هستند و آنها به ما مشتاقند که این تفکر فکر می‌کنم باعث شده بود که عبادات من همراه با عشق باشد و احساس بهتری داشتم. اما متأسفانه با گذشت زمان و یادگیری معارف بصورت نصف و نیمه این احساس را می‌کنم که خدا و یا امام زمان (چون انسان کامل است) به یک نحوی صفت غنی الحمید بودن آنها بیشتر ظهور دارد و در بی‌نیازی از ما بدون هیچ حس و عاطفه ای و این باعث شده عباداتم سرد و بیروح بشه آخر مگر می‌شود با خدا یا امام زمان بی‌نیاز از غیر ارتباط عاشقانه برقرار کرد؟ این رابطه که در گذشته دو طرفه بوده و حس می‌شده الان کاملاً یک طرفه شده و سرد و خشک. نمی‌دانم واقعا چرا این تفکر از ذهنم خارج نمی‌شود؟ ۱. استاد این مشکلاتی که برای شخص در مسیر می‌افتد را باید به حساب اشتباه خود گذاشت یا قضا قدر و توحید افعالی (من که به اراده خودم نخواستم اینطور شود) یا در کل آفاتی که در مسیر برای شخص پیش می‌آیند و شخص را از حرکت باز می‌دارند را چه بگوییم توحید افعالی یا... شخص که همیشه بر خدا توکل می‌کند پس چرا دچار افت می‌شود. «الیس الله بکاف عبده» ۲. آیا واقعا همین طور است یعنی خدا و امام زمان عاطفه دارند و همیشه احساس متقابل یک مادر و فرزند را برای ان مثال زد؟ ۳. در گذشته یک‌سری از آیات و احادیث قدسی خیلی من را تحت تاثیر قرار می‌داد مانند «بنده ی من! سوگند به حق خودم دوستدار تو هستم، پس سوگند به حق من بر تو، مرا دوست مدار.» یا «ای عیسی چه قدر نگاه‌های خود را طولانی کنم و چشم انتظار بندگانم باشم و مشتاقانه آنها را بخوام و مردم در غفلت باشند و به سوی من باز نگردند» و... ولی فکر می‌کنم بعد از آشنا شدن با عرفان نظری و نظام تکوینی عالم و آن مفاهیم بالا دیگر رغبتی و توجهی به این مطالب عاطفی و احساسی ندارم و باعث شده خیلی آن شور و حرارت و عشق به او کم شود که خیلی سخت است. به نظر شما چه می‌شود کرد؟ ۴. یا موضوع دیگری که ذهنم را مشغول کرده این است که در مسیر گفته می‌شود که شخص در خلوت و توجه باشد پس این عمل درست است و شخص باید تمام تلاش خود را معطوف آن کند چرا در بعضی موارد من برخلاف میل باطنی مجبور میشم (جلوگیری از ایذا والدین) که در مجالس لغو شرکت کنم و از یاد خدا غافل بشم و تاثیر نفوس کاری با من بکند که کل عبادت و حال عبادت را از من بگیرد و نفسم را تیره کند. چرا خدا که مهربان است در تکوین عالم این چنین قدر من را اراده کرده اگر دوست دارد که به او نزدیک شوم پس چرا قهرا در شرایط غفلت قرار می‌گیرم آیا این موضوع منافای با محبت عاطفی خدا ندارد؟

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. در مسیر رجوع به حضرت حق به ظهور آمدنِ ضعف‌های اخلاقی خود به خود تذکری است که بدانیم هنوز راه بدون مانع نیست یعنی «آبِ گِلِ خواهد که در دریا رود / گِلِ گرفته پای او را می‌کشد». ۲. ما باید خود را شایسته‌ی نظر خدا و اولیای الهی قرار دهیم زیرا آن‌ها خوبی را در هر کس و هر جایی باشد، دوست دارند و به آن نظر محبت‌آمیز می‌کنند. ۳. نمی‌توان در «اسفل السافلین» نبود ولی باید در اسفل السافلین از عهد «احسن التَّقویمی» خود غفلت نکنیم. موفق باشید